

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.330444.3131>

Abstract:

In this article, we discuss the reduction of ethnic or tribal identity to tribal identity or tribalism. The process of tribalization of Ili identities indicates the desire of national, ethnic and religious macro-identities to be fragmented. The authors of this article first discussed the issues of identity, then they examine the two approaches of ethnic divergence and convergence with an emphasis on the Bakhtiari tribe. The event of Ili's convergence occurs when an external stimulus confronts the full-fledged identity of Ili, in which case, the process of Ili's unity is formed against this external stimulus. On the other hand, the situation of divergence occurs when internal conflicts are formed as a result of social political competition. In this case, the powerful tribal agents, by re-reading local cultural and identity resources and re-emerging old elements and symbols, by holding different carnivals and rituals, historiography, genealogy and genealogy, tried to authenticate the new identity and political competitions in They form the channels of these conflicts or activism. The present article tries to express the hypothesis that as a result of political competition, ethnic identities diverged and the desire for tribalism is becoming stronger among the Ili clan identities. The theoretical framework of this article is based on the sociology of knowledge, and the strategic conclusion of the article is based on providing strategies to prevent the identity gap in Iranian ethnic groups.

تاریخ دریافت: 1401/4/10

علی قربانپور (دشتمی)^۱
علیرضا کلانتر مهرجردی^۲

تاریخ پذیرش: 1401/6/7

چکیده

در مقاله حاضر، به فروکاست هویت قومی یا ایلی به هویت طایفه‌ای یا طایفه‌گرایی می‌پردازیم. فرایند طایفه‌ای شدن هویت‌های ایلی، دلالت دارد بر میل هویت‌های کلان ملی، قومی و دینی به ذره‌ای شدن آنها. نویسندگان مقاله حاضر، ابتدا به مباحثی در خصوص هویت پرداختند، سپس دو رویکرد واگرایی و همگرایی قومی را با تأکید بر ایل بختیاری مورد بررسی قرار می‌دهند. رویداد همگرایی ایلی زمانی به وقوع می‌پیوندد که یک محرک بیرونی در تقابل با هویت تمام عیار ایلی سربرآورد، که در این شرایط، روبه وحدت ایلی علیه این محرک خارجی شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، وضعیت واگرایی هنگامی به وقوع می‌پیوندد که در اثر رقابت‌های سیاسی اجتماعی، منازعات درون ایلی شکل می‌گیرد. در اینصورت، کارگزاران قدرتمند طایفه‌ای، با بازخوانی منابع فرهنگی و هویتی بومی و باز ظهور عناصر و نمادهای کهن، با برگزاری کارناوال‌ها و مناسک مختلف، تاریخ‌نگاری، نسب‌نامه‌نویسی و شجره‌نامه‌نویسی اقدام به احراز هویت جدید نموده و رقابت‌های سیاسی را در مجرای این منازعات و یا کنش‌گری‌ها صورتبندی می‌نمایند. مقاله حاضر درصدد بیان این فرضیه می‌باشد که در نتیجه رقابت‌های سیاسی، هویت‌های قومی دچار واگرایی شدند و میل به طایفه‌گرایی در میان هویت‌های کلان ایلی در حال قوام یافتن است. چارچوب نظری مقاله حاضر مبتنی بر جامعه‌شناسی معرفت می‌باشد و نتیجه‌گیری راهبردی مقاله مبتنی است بر ارائه راهبردهایی برای پیشگیری از شکاف هویتی در اقوام ایرانی.

کلمات کلیدی: جامعه‌شناسی معرفت، هویت، طایفه، ایل بختیاری، واگرایی، همگرایی

^۱دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، عضو هیات علمی دانشگاه حکیم سبزواری

ghorbanpoor73@gmail.com

^۲دانش آموخته دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، عضو هیات علمی جهاد دانشگاهی

kalantarmehrjardy975@yahoo.com

مقدمه

سربرآوردن هویت به عنوان یک مسأله با نیروی مضاعف، تنها پس از به چالش کشیده شدن ساختارهای سنتی، فرسایش تدریجی ساختارهای هویتی قدیم و سر برآوردن تحولات وسیعی که در بستر تحولات مدرن ظهور نمود، مطرح شد (نظری، 1390، ص 13). این به چالش کشیدن و یا ظهور هویت، در دو حوزه سیاسی و روشنفکری شکل گرفت: در حوزه سیاسی سقوط امپراتوری‌های چند ملیتی نظیر اتحاد شوروی سابق... و در حوزه روشنفکری، نیز محبوبیت مکتب پسامدرن و تمایل آن به زیر سؤال بردن بسیاری از مفاهیم و میراث‌های مدرنیته می‌باشد (احمدی، 1384، ص 16). به عبارت دیگر، با شکل‌گیری هویت‌ها در قامت قومی، مابین نظریه‌های کلان مدرن و جامعه سیاسی شکاف ایجاد گردید.

نظریه‌های کلان مدرن، از جمله نظریه نوسازی، نظریه مارکسیستی، و نظریه ملت‌سازی، یا با نادیده گرفتن هویت‌های قومی و محلی، یا با یکسان‌سازی هویت‌ها، هرگونه تفاوت و تکثرهای برابر و تاریخی

را به حکم علم مطلق یا خرد خودبنیاد نادیده انگاشتند. در نتیجه، توتالیتراریسم حاصل از یکسان سازی یا استعمار داخلی حاصل از تکثرنا برابر شکل گرفت (مارجر، 1992؛ میسون، 1992).

به رغم وجود نظریه‌های کلان نوسازی و مارکسیستی، و گسترش پدیده جهانی‌شدن، همواره ما شاهد نضج گرفتن هویت‌های قومی هستیم که این نضج‌گیری، هم کشورهای جهان سوم و یا جنوب را در برمی‌گیرد و هم بعضاً کشورهای توسعه‌یافته و یا شمال. بنابراین، عنصر قومیت و هویت قومی، عاملی اساسی است که در عرصه سیاست‌های داخلی هر کشور، نمی‌توان آن را نادیده گرفت (Mason, 1992, pp. 570). به این ترتیب که واگرایی و گسست هویت‌های قومی از هویت کلان ملی می‌تواند تهدیدی جدی برای تمامیت ارضی کشور باشد و بالعکس، همگرایی هویت‌های قومی و محلی در زیر چتر "هویت ملی ایرانی" امری است مطلوب که سیاست‌گذاری‌های حاکمیت سیاسی و نظام مدیریتی کشور را هم راستای منافع ملی خواهد نمود. هویت ملی ایرانی رویکردی تاریخی‌نگر می‌باشد که تمامی اجتماعات قومی را در برمی‌گیرد (رک احمد اشرف، صص 26-39).

آنچه که امروزه (با گذشت نزدیک به بیش از چهار دهه از وقوع انقلاب اسلامی)، در میان بسیاری از اقوام ایرانی مشاهده می‌شود و مسأله اصلی مقاله حاضر می‌باشد، این مهم است که در ساختار درونی، هویت قومی روند فروکاستی را به سمت هویت طایفه‌ای یا ذره‌ای شدن در حال شکل‌گیری می‌باشد. آنچه تا کنون در ساختار هویتی ایران حاکم بوده است، الگوی هویت قومی در ایران، در سازواره‌ای همگن با هویت ملی قرار می‌گیرد و به رغم اختلافات فرهنگی و زبانی، در بسیاری از زیرساخت‌های هویتی، فهمی بین‌الذنهانی از هویت ایرانی در اقوام وجود دارد.

پهنه جمعیتی ایران را، اقوام مختلف تشکیل می‌دهند. اقوامی مثل کرد، بلوچ، لر، بختیاری، عرب، ترک و این اقوام در زمینه مشترکی به نام ایران، با فرهنگ و آداب مشترک، بدون هیچگونه چالش و یا منازعه تاریخی در کنار هم زندگی می‌کنند. در این اقوام عصبیتی دوساحتی وجود دارد که وجهی از آن عامل پیوند و انسجام قومیت می‌باشد و وجهی دیگر، عامل وحدت ملی می‌باشد که عامل دین و فرهنگ تمدنی مشترک، وجه ملیت را ناظر بر وجه هویت قومی صورت‌بندی می‌کند. عصبیت از منظر ابن خلدون مفهومی کلیدی است که دلالت دارد بر پیوندهای خونی و سنتی، و جوامع و مجامع هویتی به اعتبار این عصبیت می‌باشد که داشته‌ها و نداشته‌های هویتی در آن مورد محافظت قرار خواهند گرفت. اقوام ایرانی در تقسیم‌بندی خرده قومیتی خود، طوایف متعدد را تشکیل می‌دهند که از مجموع چند طایفه یک ایل یا قوم شکل می‌گیرد. هر طایفه نیز به نوبه خود دارای هویتی مختص به خود می‌باشد که وجه تمایز با سایر طوایف قلمداد می‌شود. مقارن با نضج گرفتن بحث‌های مربوط به هویت قومی و بومی در اثر رشد تفکرات پست‌مدرنیستی و مقابله با جهانی‌شدن، در طی چند دهه در ایران نیز این مباحث شکل گرفتند که موج پست‌مدرنیستی نیز اقوام ایرانی را بی‌نصیب نگذاشته به ویژه اینکه پدیده سیاسی شدن اقوام را در پی داشته است. سیاسی شدن اقوام و نقش پیدا کردن آنها در سیاست‌گذاری محلی و منطقه‌ای، باعث گردید که هویت قومی دچار فروکاست شود و تحرکات آن در چارچوب طوایف و مناطق پدیدار گردد. ایل یختیاری نمونه مطالعه موردی می‌باشد که به تدریج در حال فروکاست به شکل ذره‌ای می‌باشد و هویت طایفه‌ای در حال نشو و نما می‌باشد.

با بومی شدن امر سیاسی و برجسته شدن اولویت‌های محلی نسبت به اولویت‌های ملی، رقابتهای سیاسی به تدریج در لایه‌های هویت‌های قومی رسوخ پیدا کرد و "دیگری فراقومی" به "دیگری فروقومی" یا دیگری طایفه‌ای تبدیل گشته است. این فرایند فروکاست مسیری نزولی را به سمت ذره‌ای شدن در پیش گرفته است. مسأله اصلی پژوهش حاضر این است که چگونه فروکاست قومی یا ذره‌ای شدن هویتی شکل می‌گیرد؟

بر اساس مسأله پژوهش، فرضیه پژوهش حاضر نیز مبتنی بر این پرسش است که در نتیجه رقابتهای سیاسی محلی هویت‌های یکدست قومیتی به تدریج ذره‌ای میشوند و در جهت شکل‌گیری هویت‌های فروقومی یا طایفه‌گرایی روندی فروکاهشی را در پیش گرفتند که این روند واگرایی ملی را تشدید خواهد نمود.

1. ارزیابی ادبیات پژوهشی

نظریه پردازی راجع به قومیت، از لحاظ جامعه‌شناختی بیشتر در چهار دسته‌بندی قرار می‌گیرد: نظریه‌های سنتی؛ نظریه‌های جدید، نظریه‌های مرحله گذار و نظریه‌های مرحله فرانوگرایی (مقصودی، 1377). نظریه‌های سنتی، با تاسی از سنت وبری، قومیت را به عنوان امری منسجم، تک‌فرهنگی و دارای مرزبندی مشخص قلمداد می‌نمایند که در جدال با غیریت تجدد و جهانی شدن در قالب «خاص‌گرایی» شکل گرفته است. این خاص‌گرایی سرسخت، ستیزه‌جو و مطلق‌انگار است و برتری فرهنگی خاص و بی‌همتایی را ادعا می‌کند (گل‌محمدی، 1393، ص 153). چنین تصویری از هویت که به صورت مقوله‌ای یکدست، خودمختار، ناب و خالص، تصویری غیرتاریخی و ایدئولوژیکی می‌باشد که در مقام بازسازی و تجدید هویت‌ها بر می‌آید و مبتنی است بر نوعی آگاهی کاذب (بشیریه در احمدی، 1383، ص 116).

نظریه‌های سنتی بر عکس نظریه پردازان جدید، مثل آلموند، جیمز اس کلمن و لوسین پای مدرنیزاسیون را عامل آگاهی گروه‌های قومی در تقابل با هویت ملی و جهانی شدن، روند تکاملی مدرنیزاسیون را عامل تبدیل خاص‌گرایی قومی به عام‌گرایی تلقی می‌کنند و به اضمحلال هویت قومی در مدرنیته رأی می‌دهند (مقصودی، همان). نظریه‌پردازان دوران گذار نیز کشورهای درحال توسعه، را دارای مشکلات ساختاری و بحران‌های متعدد مثل بحران قومی میدانند که اقوام تلاش می‌کنند با هویت‌های برون مرزی و خارج از مرزهای ملی ارتباط برقرار کنند (همان) و سرانجام، نظریه‌های فرانوگرایی که از دهه 1980 میلادی شکل گرفتند و نسبت به جریان عقل‌اندیش دوره‌های قبل با شک و تردید نگرستانند. در این نظریه، ما با تعریفی جدید از انسان مواجه می‌شویم که بیش از حد بر فردیت خود متکی است و مایل نیست خود را با نظم اجتماعی و جهان سازگار کند (همان).

بنابراین پژوهش‌هایی که قومیت و هویت قومی را به مثابه امری خاص و ناب مورد بررسی قرار می‌دهند، دارای ویژگی‌های ذیل می‌باشند: 1. این پژوهشها، کانون تحیل بحران‌های هویتی و قومی را سیاسی می‌بینند که در مواجهه با دولت مدرن و اندیشه مدرنیته، شکل گرفتند. 2. همواره پژوهش‌ها در چهار سطح تحلیلی محلی، دولتی [ملی]، منطقه‌ای و جهانی تقسیم‌بندی شده‌اند (کوردل و ولف، 1393، ص 25). 3. پژوهش‌های انجام شده، از لحاظ چارچوب نظری، محدود به رهیافت‌های پسامدرن و انتقادی می‌باشند، بدون اینکه درکی از جامعه‌شناسی تاریخی و اهمیت زمان و مکان داشته باشند (احمدی، 1384، ص 17). 4. اغلب پژوهشها، تمایزی مابین هویت ملی و هویت ایرانی قائل نشده‌اند (احمدی، همان) 5. برخی پژوهشها، با پیش‌فرض وجود اختلافات قومی، معتقدند با ارائه الگوی ساختاری کثرت در وحدت، منازعات قومی را در چارچوب وحدت‌گرایی ملی میتوان حل و فصل کرد (صالحی امیری، 1388).

شواهد موجود نشان می‌دهد که روند ذره‌ای شدن هویت قومی یا طایفه‌گرایی از جنس هیچکدام از الگوها و ادبیات مذکور نمی‌باشد. به عنوان نمونه قوم بختیاری، و مطالبات هویتی آنها در مواجهه با غیریت بیرونی، و تغییرات درون-ساختی، در اثر گسست‌ها و پاره پاره شدن هویت تاریخی، بر اساس الگوهای بالا قابل تبیین نمی‌باشد. زیرا بحران یا وضعیت مورد بحث در مقاله حاضر، نه حاصل مواجهه با ساخت دولت-ملت می‌باشد، نه بر اساس تکامل تاریخی شکل گرفته‌است و نه حاصل جنبش‌های جدید می‌باشد، بلکه فرایندی برساخته از رقابتها و منازعات می‌باشد که با شکل‌گیری رقابت‌های سیاسی، اختلافات تاریخی نبش قبر می‌شوند و تمایزات طوایف وابسته به اقوام به مثابه نشانه‌های ذاتی فرادستی یا فرودستی تجلی می‌یابند. به عبارتی، رقابت‌های سیاسی به مثابه آگاهی کاذب جایگزین همنشینی‌های قومی می‌شود و امر سیاسی به مثابه "واقعیت عینی" در زندگی روزمره اصالت پیدا می‌کند، بدین ترتیب که شکاف‌های خفته و خاموش بین طایفه‌ای را برانگیخته و احیا می‌نماید. عمدتاً جلوه‌هایی از این شکافها در انتخابات مجلس شورای اسلامی و شورای شهر و روستا نمایان می‌شود.

2. چارچوب نظری

چارچوب نظری پژوهش حاضر در ذیل جامعه‌شناسی معرفت (شناخت) صورت‌بندی شده است. از لحاظ سطح تحلیل نیز، سطح تحلیل هویت قومی را با توجه به رویدادهای اخیر در قلمرو مطالعاتی مورد بحث، تعریف کردیم که بتواند ناکارآمدی چهار سطح تحلیل متداول در مطالعات قومیتی را جبران نماید. در ابتدا مبانی جامعه‌شناسی معرفت را در تلاقی با موضوع پژوهش معرفی و سپس از سطح تحلیل و حوزه تحلیل معرفی اجمالی خواهیم داشت.

جامعه‌شناسی معرفت، در ردیف پارادایم‌ها (رهیافت‌ها) ی پژوهش و مفروضات معرفت‌شناسی می‌باشد. (بلیکی، 1392، ص 43). در این رهیافت، انسانها بدون اینکه خود بدانند از آگاهی کاذب رنج می‌برند که این آگاهی کاذب تحت تأثیر عناصر قدرت و سلطه در تولید، بازتولید و بازاندیشی در زندگی اجتماعی

می‌پردازد (محمدپور، 1389، ص 225) آگاهی کاذبی که بنا بر نظر کارل مانهایم، به ایدئولوژی تعبیر می‌شود.

مفروض اصلی جامعه‌شناسی شناخت [معرفت] این است که پدیده‌ها را مستقل از خواست و اراده خود میدانیم و این پدیده‌ها به عنوان «واقعیت» قابل «شناسایی» می‌باشند (برگر و لوکمان، همان، ص 7). در میان واقعیت‌های کثیر، یکی هست که به صورت واقعیت تمام عیار جلوه‌گر می‌شود، و آن واقعیت زندگی روزمره است.

با مداخله پدیدارشناسانه ذهن در شناسایی جهان، سه اتفاق روش‌شناختی در مطالعات هویت و قومیت می‌افتد نخست اینکه، واقعیت جانشین عینیت می‌شود. دوم اینکه، گرایش به نظریه اجتماعی خرد در این مطالعات شکل می‌گیرد (معینی‌علمداری، 1394، ص 48) سوم اینکه، گرایش به سنت جامعه‌شناسی کیفی رونق بیشتری می‌یابد⁽¹⁾. با توجه به چارچوب‌های جامعه‌شناسی معرفت در خصوص توجه آن به زندگی روزمره، طایفه‌گرایی را هم می‌توان در این چارچوب مورد نقد و بررسی قرار داد.

جامعه‌شناسی شناخت [معرفت] به شناسایی آدمی در موقعیت‌های "نسبتی"، نه نسبی، در قالب موقعیت مکان اجتماعی و جبر موقعیتی اشاره دارد. یعنی شیوه نگرستن فرد به جهان در این نگاه، تاریخی-فرهنگی نیست بلکه به جهان به شیوه‌ای طبیعی نگرسته می‌شود (همان، ص 16). از آنجا که هویت در سطح خرد و کلان، فرایندی از رویدادهای ذهنی نیز می‌باشد، موضوع جامعه‌شناسی شناخت هم مبتنی بر مجموعه معانی ذهنی عمل است و جامعه در واقع بر اثر فعالیت معانی ذهنی تشکیل می‌یابد و در قالب زندگی روزمره تعین می‌یابد. به عبارتی، زندگی روزمره، خود را به عنوان واقعیتی به نمایش می‌گذارد که به وسیله آدمیان تعبیر و تفسیر می‌شود و از لحاظ ذهنی، زندگی به منزله دنیایی به هم پیوسته و منسجم معنی‌دار است (همان، ص 33). بنابراین زندگی روزمره در جریان زندگی انسانها، هم امری مسلم تلقی می‌شود و هم اندیشه‌ها و اعمال افراد بر اساس آن صورت‌بندی می‌شود. در تجزیه تحلیل زندگی روزمره، بر خلاف رئالیسم انتقادی، از طرح هر گونه فرضیه علت و معلولی یا تکوینی، و همچنین از اظهار عقیده درباره پایگاه بودن هستی‌شناختی پدیده‌های مورد تحلیل خودداری می‌شود (همان، ص 35)، از این رو، امر مسلم، فهم عامی خواهد بود که مبتنی بر احساس عاطفی (و نه عقلانی) می‌باشد و به مرور از حیثه عمل تجربی باطنی و زیست‌شده‌ی انسانها خارج می‌گردد و وارد قلمرو عمل شناخت و مناسبات اجتماعی می‌گردد (آشتیانی، 1384، ص 267).

[حال] اگر در زندگی روزمره روندهای صحیحی صورت بگیرد، زمینه‌ای برای افزایش سطح اعتماد در جامعه ایجاد می‌شود و مراودات سیاسی شکل تثبیت‌شده‌تری به خود می‌گیرند (معینی-علمداری، همان، ص 54). اما وقتی مراودات سیاسی به مثابه آگاهی اجتماعی، سیال و پویا شوند و دائم تغییر جهت دهند (برگر و لوکمان، همان، ص 36)؛ در صورتیکه احساس عاطفی (و نه عقلانی) منجر به ظهور آگاهی غلط [کاذب] شود آنگاه هیچ پیشرفتی در سطح مراودات سیاسی یا اجتماعی صورت نمی‌گیرد و اجتماع سیر قهقرایی یا انبساطی در پیش می‌گیرد بخصوص اینکه، زندگی روزمره در قلمرویی کم‌عمق و محدود بر اجتماع عرضه گردد و «اینجا و اکنون»، کانون توجه من به واقعیت روزمره قرار گیرد (همان، ص 37). ادعا در مقاله حاضر این است که زندگی روزمره حاکم بر هویت قومی به دلیل سیاست-زندگی و تکیه بر عواطف و مصالح‌آنی، در جهت واگرایی قومی که مقدمه‌ای است بر واگرایی ملی گام بر می‌دارد.

3. چارچوب مفهومی

از آنجا که هویت، مفهومی بر گرفته از ریاضیات است به رغم تغییر در کاربرد آن، هنوز همان درک ریاضی‌گونه دوآلیستی در آن نهفته است و به صورت، اختلاف صفر مطلق و غیر صفر نسبی در گفتمان جامعه‌شناختی گنجانده شد و از ابتدا خود را با شکست مواجه کرد چون بر خلاف دنیای ریاضیات، جهان اجتماعی نمی‌تواند با مفاهیم مطلق کار کند (ملشوویچ، 1393، ص 204). برخلاف دنیای ریاضیات، هویت در علوم اجتماعی، متحرک، منعطف، متغیر، فازی، غیرقابل‌پیش‌بینی و دارای روند و تداوم است (حاجیان، 1392، ص 332).

هویت و قومیت مفاهیمی هستند که هر دو در روندی فرایندی و غیر خطی قابل تعریف می باشند. هویت مکانیزمی است که بیشتر به صورت شکلی از آگاهی متبلور می شود و در جامعه نوعی انسجام و همبستگی ایجاد می کند (نقل از نظری، 1390، ص 16). مکانیزمی که شامل ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها و نحوه شناخت فرد از جهان است (همان).

آنچه تا کنون، در ارتباط با هویت مغفول مانده است، شکل‌گیری روندی جدید از آگاهی کاذب می باشد، که با چرخش در نظام ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها، و نحوه شناخت فرد از جهان، ممکن است هویت قومی، انسجام و همبستگی خود را از دست بدهد و جامعه قومی دچار انشقاق گردد؛ در این صورت، هویت‌های قومی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی و اثبات تاریخی، ماهیت خود را از دست می‌دهند و به چیزی غیر از خود تبدیل میشوند.

در این مقاله، قوم با ایل مترادف گرفته شده است. بزرگترین واحد سیاسی در اقوام ایرانی، ایل محسوب میشود که هر ایل از چند طایفه تشکیل شده است. طایفه خرده واحد سیاسی می باشد که خود به خرده واحدهای کوچک تر به نام تیره، تش و اولاد تقسیم می شود (سایت رسمی حسین عباس‌پناه) معمولاً نیای مشترک تیره‌ها هستند که عصبیت طایفه‌ای را با غلظت و شور بیشتری برجسته‌تر می‌نمایند. از آنجا که ایل واحد سیاسی بزرگتری می باشد که چندین طایفه را در بر می‌گیرد، لذا رئیس ایل را در اقوام ایرانی، سردار (در بلوچها)، ایلخان (در بختیاریها و برخی دیگر اقوام ایرانی) می‌نامند. به همان نسبت نیز، رئیس طایفه را خان می‌گویند.

4. فرایند ذره‌ای شدن هویت

4-1. هویت طایفه‌ای

طبقه‌بندی‌ها، اشکال مختلف نظم و انسجام اجتماعی را نشان می‌دهد ولی ذره‌ای شدن، در چارچوب جامعه‌شناسی پارسونزی نمی‌گنجد. دورکیم از همبستگی مکانیکی و ارگانیکی سخن گفت و فردیناند تونیس از گزلفاشافت و گمیشافت که همه بازنمایی‌هایی از اجتماع و انجمن هستند. یعنی ما با جامعه‌ای مواجه هستیم که نه گذار در آن صورت می‌گیرد نه تداوم سنت بلکه میل به "واگرایی" و "درون‌پاشی" در آن شکل گرفته است؛ روابط بین افراد دائم‌التغییر و نامشخص است و بنابراین ما با یک گسست هستی‌شناسانه مواجه هستیم که روند جامعه‌شناسی تکامل‌گرایانه دورکیمی-تونیس پاسخگوی این رویکرد جدید نمی‌تواند باشد.

ذره‌ای شدن هویت‌های قومی، پدیده‌ای است که گسست درونی را بدنیا خواهد داشت کاملاً گذرا و ناپایدار است. ذره‌ای شدن ایلات و صورت‌بندی آنها در قالب طوایف، هیچگونه دلالتی بر وجود اختلافات درون قومی و میان قومی، ناشی از اختلافات ساختاری و بینا طایفه‌ای یا بازتولید اختلافات قدیم در عصر جدید را ندارد (هر چند که از اختلافات قومی به عنوان ابزار ستیزه‌گری و منازعات بین طایفه‌ای استفاده ابزاری میشود)، چرا که بنا به تعبیر دورکیم، اختلاف نوعی آتومی است. از سوی دیگر، اختلافات قومی در چارچوب قواعد، نوعی و کلی می‌باشند ولی ذره‌ای شدن هویت قومی، بی‌قاعده، خاص و زودگذر است (جنکس، 1394، ص 73).

در فروکاست مناسبات ایلی به مناسبات طایفه‌ای، مناسک و رسم و رسومات کهن ایلی پا برجا خواهد ماند ولی در مقیاس طایفه‌ای، و حلقه‌های تنگ تر تیره‌ای مورد بازخوانی قرار می‌گیرند. به طور کلی میل به برقراری مناسبات سیاسی قدیم با استفاده از ابزار جدید مدرنیته کم و بیش در طوایف در حال شکل‌گیری می‌باشد. بر این اساس، رقابت‌های سیاسی نه در قالب کدخدانمنشی‌های ایلی یا نبردهای خونین عینیت می‌یابد بلکه در قالب رویداد انتخابات محلی و رقابت بر سر پست‌های دولتی شکل می‌گیرد.

در چنین روندی، طایفه‌گرایی نه امری پایدار است که به سمت فردگرایی روش‌شناسانه برود و نه نقطه آغازی است برای تشکیل یک هویت منسجم. بلکه طایفه‌گرایی واحد سیاسی مبتنی بر هویت بومی می باشد که به واسطه آن، تعلقات و مناسبات میان-قومی فرو می‌ریزد و سرمایه‌های نمادین و فرهنگی در انحصار نخبگان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار می‌گیرد. واحد سیاسی طایفه، گرایش خودمدارانه در فرد بوجود می‌آورد که تمام کنش‌ها و فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌های وی در راستای رفع نیازها و تحقق منافع و مصالح شخصی و خصوصی این فرد [یا طایفه] قرار می‌گیرد (قاضی‌مرادی، 1395، ص 28). به عبارت دیگر در وضعیت طایفه‌ای شدن، به جای تعامل فرد با مدرنیته و رشد "فردگرایی"، "خودمداری طایفه‌ای" استقرار می‌یابد. خودمداری، در این وضعیت، دلالت دارد بر غرق شدن در زندگی روزمره یا

روزمرگی(همان،ص29). از سوی دیگر، این خودمداری طایفه‌ای، زمینه‌ساز تنش‌های میان طایفه‌ای و دوقطبی شدن طایفه را در پی خواهد داشت.

از سوی دیگر، تداوم هویت‌ها و ساختار قدیم در ساختار قدرتهای محلی جدید، باعث می‌شود که ساختارهای قدیم در قالب هویت‌های پاره پاره بازتولید گردند. کارگزاران قدرت‌های محلی و قومی مثل صاحب‌منصبان و متنفذین سیاسی، به اعتبار قدرت اقتصادی و بعضاً سیاسی خود، سنت و فرهنگ قدیم را در انحصار خود قرار می‌دهند و سنت و فرهنگ قومی را در کنار سرمایه‌های اقتصادی، به عنوان "سرمایه‌های نمادین" استفاده می‌کنند. شکل‌گیری چنین روندی، به بازتولید رابطه ارباب-رعیتی، به صورت طبقه "فراست-فروست"، منجر خواهد شد. طبقه فراست، گرایش عینی پیدا می‌کند به تملک نمادها و سرمایه‌های فرهنگی و طرد سایر اعضای جامعه قومی که فاقد جاهت و منزلت اقتصادی و سیاسی می‌باشند. طبقه فراست با داشتن سه شاخص ثروت، قدرت و فرصت مدیریت (پایگاه اطلاع‌رسانی ابوالحسن تنهایی) سرمایه‌های نمادین فرهنگی و زرین قومی را در انحصار خود قرار می‌دهد و سایرین را به حاشیه فرودستان پس می‌راند. این فرایند منجر خواهد شد به بازتولید نظام ارباب-رعیتی شبه‌مدرن.

پیر بوردیو(1930-2002)، با طرح بحث سرمایه‌های نمادین توجیه می‌کند که چگونه بسیاری از افراد که از ابتدا از یک استعداد معمولی برخوردار بودند، در شرایط اجتماعی خوب و مناسبی قرار گرفته، با کمک عوامل جنبی، همچون بحران وسایل ارتباط جمعی، توانستند به جایگاه قدرت بی‌نظیری برسند و به صلاحیت عملی دست یابند(توسلی،1383، نامه علوم اجتماعی). بنابراین، فراستی در جامعه قومی، صرفاً ناشی از نابرابری اقتصادی نیست، بلکه انعکاس تشخیص و تمایز، یعنی مبارزه طبقاتی در یک فرهنگ است(همان). طبقه فراست همواره در صدد است که جایگاه خود را از طریق "تشخص" و "تمایز" حفظ کند، از این رو، مبادرت به بازسازی رسم و رسومات کهن ایلی مثل پوشیدن لباس فاخر، برگزاری کارناول‌های عزا و عروسی به شکلی خودنمایانه و خلاصه بازسازی نمایشی و نمادین عهد کهن در تماشاخانه بینا طایفه‌ای کرده و شکل‌گیری چنین روندی، مناسبات قدرت سیاسی را صورتبندی می‌کند.

نتیجه شکل‌گیری چنین روندی، باعث می‌گردد که طبقات فرودست(تحت عناوین خوش نشین، نانجیب، رعیت‌زاده، کاسب‌کار و...) نه تنها از لحاظ اقتصادی در جامعه قومی به حاشیه رانده شوند بلکه از لحاظ فرهنگی نیز در حاشیه قرار گیرند، حتی اگر پیشینه و اصالتی والاتبار داشته باشند؛ که در تحلیل نهایی، عرصه بر سه‌گانه هویت‌های قومی، ملی و دینی تنگ [می‌گردد](رک بشیریه در احمدی،ص128). بنابراین طایفه‌گرایی با پس زدن هویت‌های کلان قومی، دینی و ملی، دچار یک "درخود بودگی" تنگ-نظرانه خواهد شد که به مرور زمان، حلقه تفردگرایی آن محدودتر و ذره‌ای‌تر می‌شود.

2-4. طایفه‌ای شدن و طایفه گرایی؛ بررسی روند ایل بختیاری

قوم بختیاری که عمدتاً، زاگرس‌نشین هستند، از اقوام قدیم ایرانی می‌باشند که دارای پیشینه‌ای تاریخی می‌باشند.⁽³⁾ بطور کلی قلمرو بختیارها بین عرض‌های 31 و 34 درجه شمالی و طول‌های 49 و 51 درجه شرقی واقع شده است که محدوده آن در جنوب بین دو سرزمین کوهستانی و مرتفع شمال و شرق چهارمحال بختیاری و لرستان و سرزمین جلگه‌ای گرمسیری مغرب و جنوب خوزستان و کهگیلویه و بویراحمد واقع شده است(فروتن،1387،ص29).

از لحاظ فرهنگی، صاحب ردیف موسیقی، لباس، زبان و ادبیات دیرینه‌ای می‌باشند. آیین شاهنامه‌خوانی از دیرباز در میان صاحبان ذوق و ادب این قوم مرسوم بوده است. از لحاظ رزمندگی و سلحشوری نیز بنا بر شواهد تاریخی، همواره نقش موثری در دفاع از مرز و بوم ایران زمین داشته‌اند. در زمان انقلاب مشروطه، قشون مشروطه خواه بختیاری به رهبری سردار اسعد بختیاری در فتح تهران و پایان بخشیدن به استبداد قاجاری نقش تاریخی مهمی ایفا نمودند.⁽⁴⁾ در زمان وقوع جنگ عراق علیه ایران هم جوانان این قوم رشادتهای فراوانی از خود بر جای گذاشتند.

از جمله عوامل وحدت قومی در میان بختیاری‌ها عبارتند از: هویت تاریخی مشترک، نیای مشترک، زبان مشترک و مذهب مشترک شیعی است. این عوامل مشترک در مواجهه با دیگری غیرخودی، وضعیت انقباضی خاصی را کماکان ایجاد می‌کند. دیگری غیرخودی بختیارها نه اقوام ایرانی دیگر، نه فرهنگ دیگر و نه مذهب خاصی بوده است، بلکه هر غیریتی که در تقابل با تمامیت ایران بوده، به همان سان برای آنها هم غیریتی بیگانه بوده است. بختیاری‌ها اقوامی هستند که با همه اقوام ایرانی احساس مشترک دارند و سندی دال بر خصومت با سایر اقوام ایرانی برای آنها وجود ندارد. به عنوان نمونه، زبان

بختیاری، در اصل مخرج مشترکی است از زبانهای باستانی ایرانی مثل زبانهای اوستایی، پهلوی، ایلامی و سومری و در زبانهای محلی کنونی، واژگان مشترکی با زبانهای کردی و لکی دارد (فروتن، همان، ص 50).

در اینجا، با بررسی نمونه‌هایی از عوامل همگرا و واگرا در قوم بختیاری، به مفهوم‌سازی الگوی همگرا و واگرا در هویت‌های قومی می‌پردازیم. البته ناگفته نماند که برای تبیین طایفه‌گرایی، گستره بحث بیشتر به واگرایی قومی اختصاص خواهد یافت. منظور از همگرایی قومی، زمانی است که قومی در واکنش به یک محرک خارجی، وحدت درون ایلی، پیدا می‌کند و علیه محرک برون ایلی واکنش نشان می‌دهد. واگرایی قومی زمانی اتفاق می‌افتد که محرک‌های درون ایلی به صدا در می‌آیند و در نتیجه رقابت‌های درون ایلی می‌باشد که وضعیت واگرایی در ایل شکل می‌گیرد.

1-2-4. وضعیت "همگرایی" بختیاری ها

گزاره تیتز وضعیت همگرایی، در پاسخ به این پرسش است که آیا هویت در حالت همگرایی متأثر از ساخت تاریخی واقعیت می‌باشد یا با تأثیرپذیری از ساخت اجتماعی واقعیت (روزمره) به فعلیت درمی‌آید و اینکه همگرایی هویتی در چه شرایطی شکل می‌گیرد؟

در صورتی که یک غیریت بیرونی باعث شود کلیت هویت را به طریقی مورد تهدید سخت یا نرم قرار دهد، در این صورت ایلات و طوایف مختلف از حالت پراکندگی به صورتی منسجم در می‌آیند که گاهی این پدافند، شکل کنفدراسیون ایلی به خود می‌گیرد. در غیریت استبداد محمدعلی‌شاهی، سردار اسعد با تشکیل کنفدراسیون بختیاری ها، که متشکل از ایلخان ها، حاج ایلخان ها و ایللیگ ها بود علیه این غیریت مستبد قرار گرفت. البته این نکته را باید در نظر گرفت که در زمان انقلاب مشروطه هویت قومی در چارچوب ممالک محروسه مطرح بود نه در چارچوب قوم‌گرایی، زیرا قوم‌گرایی امری متأخر می‌باشد (رک احمدی، همان).

نمونه تهدید هویتی قابل اشاره، می‌توان به پخش سریال "سرزمین کهن" (1392) اشاره کرد که در یکی از دیالوگ‌های آن، جملاتی تکلم گردید که بختیاری ها آن را توهین علیه خود تلقی کردند و اعتراضات گسترده‌ای را در شهرهای بختیاری‌نشین مثل شهرکرد، لردگان، اصفهان، مسجدسلیمان و چند شهر دیگر منجر شد، روند اعتراضات آنقدر جدی، منسجم و هماهنگ بود که مسوولین صداوسیما از جمله رییس وقت صداوسیما مجبور به عذرخواهی از بختیارها شدند (نقل از سایت اینترنتی فرارو: 1392/11/23).

نمونه دیگر تهدید هویتی، در اردیبهشت سال 1395 می‌باشد که تندیس سردار اسعد در شهر جونقان توسط دو خودسر تخریب گردید و در واکنش به آن، اعتراضات و تجمعات متعددی توسط بختیاری ها در برخی شهرها صورت گرفت (نقل از خبرگزاری تسنیم: 1395/2/27).

در تحلیل این کنش‌های جمعی، آنها را نباید به طور مطلق با جنبش‌های اجتماعی جدید مقایسه کرد و یکی دانست، چرا که جنبش‌های اجتماعی جدید اولاً؛ غیر ابزاری‌اند، یعنی بیان‌کننده علایق و نگرانی‌های جهانشمول‌اند (نش، 1380، ص 131-132) در حالیکه اعتراضات بختیاری ها، محدود به هویت ایلی خود بوده و هیچ‌گونه ادعای جهانشمولی نداشتند ثانیاً؛ جنبش‌های اجتماعی به شیوه‌های غیر رسمی، «باز» و انعطاف‌پذیر سازماندهی شده‌اند (همانجا)؛ در حالیکه حرکت‌های اعتراضی مورد نظر، مبتنی بر سازماندهی نیستند بلکه «بسته» و بر اساس یک جوشش و غلیان درونی و هویتی شکل می‌گیرند. از لحاظ زمانی، به دلیل وجود فضای مسلط روزمره، وضعیت همگرایی قومی بسیار کوتاه و موقتی بوده است و به شکلی آکاردنونی به حالت واگرایی برمی‌گردد.

در وضعیت موقتی همگرایی قومی، آنچه بختیاری ها را به حرکت واداشت احساس خدشه‌برداشتن هویت مشترک ناشی از ساخت تاریخی واقعیت خویشتن جمعی بود که به انباشت‌ها و یا ساختارهای تاریخی معطوف می‌باشد. محتویات این انباشت‌تاریخی، کهن الگوهایی می‌باشند که در ناخودآگاه جمعی افراد نمود پیدا می‌کند. بر اساس تعریف ما از هویت، که عبارتست از تجلی صورت‌های مثالی در ذهن جمعی؛ می‌توان اینگونه استنباط نمود که بکارگیری واژه موهن «کاسه‌لیس» در مواجهه با صورتهای مثالی «غیرت»، «جوانمردی»، و «آبروداری» می‌باشد که ریشه در لایه‌های تاریخی واقعیت دارد.

بنابراین، وضعیت همگرایی ایلی، وضعیتی است که کلیت قوم در مواجهه با غیریتی مشترک، ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی آن، به صورت علی و درونی با فرایند رخدادی واقعه ارتباط پیدا می‌کنند (بلیکی، 1392، ص 33؛ افروغ، 1394، ص 46).

4-2-2. وضعیت واگرایی قوم بختیاری

هنگامی هویت قومی در وضعیت واگرایی قرار خواهد گرفت که زندگی روزمره بر مجموعه حیات اجتماعی افراد، که یکی از منابع مهم آگاهی است، سایه افکند. زندگی روزمره، صورتی از هستی اجتماعی می باشد که ممکن است مبتنی بر نوعی آگاهی کاذب باشد و گاهی هم ممکن است مبتنی بر عقل سلیم جامعه قومی استوار باشد. در هر دو صورت، سرشت آگاهی، ارادی و سیال است.

سرمنشاء پیش فرضها، ریشه در اندوخته های دانش اجتماعی دارد که به صورت یک کل یگانه خود را در معرض دید ما قرار می دهد و برایمان ابزاری فراهم می آورد که به کمک آن می توانیم عناصر پراکنده شناسایی خویش را نیز وحدت بخشیم. از آنجا که زندگی روزمره تحت سلطه انگیزه عملی و مصلحت-جویانه واقع است (برگر و لوکمان، همان، ص 63)، از سوی دیگر، دامنه واقعیت زندگی من، محدود به اینجا و اکنون است (همان، ص 37). پیامد چنین رویکردی، سیاست زدگی و یا سیاست مبتنی بر مصالح روزمره خواهد بود که "واقعیت اعلای" زندگی روزمره محسوب می شود. از جمله مختصات چنین رویکردی، سیالیت و ثبات ناپذیری رفتارگرایانه در جهت گیری های افراد می باشد که تکوین بخش انبساط قومی می باشد که به صورت هویت های ذره ای تحقق می یابد.

در وضعیت واگرایی قومی، که وضعیت گسترده و بادوام کنونی حاکم بر این قوم است طبقه فرادست و فرودست شکل می گیرد. طبقه فرادست که در اقلیت می باشند سرمایه های فرهنگی به ارث مانده از افتخارات و نجیب زادگی قومی را به صورت نمادین به انحصار خویش در می آورند در حالیکه طبقه فرودست در فضای روزمره، به تدریج تابع و پیرو تصمیمات و گزینه های سیاسی، اجتماعیه فرهنگی فرادستان می شوند و به تدریج، از هویت تاریخی و فرهنگی خود "کنده" می شوند تا حدی که با هویت تاریخی-فرهنگی خویش، احساس "بیگانگی" و "بی خویشی" کنند.

بر اساس شکل گیری شرایط مذکور، در اینجا تلاش شد که برخی از موارد تقویت کننده میل به ذره ای شدن یا طایفه گرایی ناشی از واگرایی و گسترش فرودستی را در برخی از اجتماعات بختیاری (در محدوده فارس-ان-اردل) مختصر اشاره ای شود.

الف) انتخابات، محلی گرایی و رویارویی خرده-اقوام

در انتخابات متعدد مجلس شورای اسلامی، در حوزه انتخابیه اردل-فارس، از مجلس اول تا مجلس دهم، به تدریج نامزدهای انتخاباتی هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ بومی بودن افزایش یافتند. این افزایش ضمن اینکه دلالت بر افزایش سطح مشارکت ناشی از آگاهی حقوقی مردم بود، مؤید افزایش مطالبات مردم این منطقه در سطوح خرد محلی نیز بود. از مجلس اول تا هفتم، معمولاً دو یا سه نامزد با هم رقابت داشتند که بعضاً برخی از نامزدها غیربومی بودند؛ سطح رقابت هم منطقه ای بود نه محلی، اما از مجلس 8 به بعد جهشی کمی-کیفی در روند حضور نامزدها در این حوزه یا منطقه شکل گرفت، بدین ترتیب که مجلس هشتم: 8 نامزد؛ مجلس نهم: 13 نامزد؛ و نهایتاً برای مجلس دهم 42 نفر نامزد انتخاباتی شدند (سایت های مربوط به انتخابات و سایت استانداری). یعنی اینکه از هر چند شهر یا روستا، یک نفر نامزد مجلس شد. این شرایط، فضای رقابتی را از حالت قومی-طایفه ای و یا جناح سیاسی (اصولگرا و اصلاح طلب) در سطح منطقه، به سمت خرده-محلی گرایی سوق داد که در خلال رقابت های چند روزه ماقبل رأی نهایی شورای محترم نخبگان، به تدریج زرمه مطالبات اجتماعی، هویتی، اقتصادی و عمرانی در بین مردم در محدوده محل زادگاه هر نامزد انتخاباتی مطرح گردید، سپس در قالب های خاص شبه-هویتی صورت بندی گردید که حتی با رد صلاحیت برخی نامزدها در محل های مورد نظر، مطالبات محلی تازه شکفته شده، همچنان به قوت خود باقی ماندند.

ب. نسب نامه نگاری

نسب نامه نگاری هر چند که یکی از ابزار تدوین تاریخ شفاهی می باشد و در پژوهش های مردم شناسی، منبع مهمی به شمار می رود، لیکن در ذره ای شدن اقوام نیز نقش موثری ایفا می نماید. اخیراً در برخی مناطق بختیاری نشین، احیای نسب نامه ها باب گردیده است، هر چند نیت علاقه مندان به روند احیای گذشته است ولی گذشته ای که در محدوده انساب ذره-قوم خود خلاصه می شود. پیامد این رویکرد، تشکیل هویت های تکه تکه شده و واگرا می باشد که به تبع آن، اختلافات گذشته بین طوایف نیز بازگشایی می-شوند (رک تصویر شماره 1).

سالهاست که تاریخ‌نگاری در بختیاری ها بصورتی توسط نخبگان محلی به نگارش درمی‌آید که به جای توصیف و تحلیل رویدادهای تاریخی و مردم‌شناسی، به تکریم و توصیف مفاخر محلی گرایش پیدا کرده است. هر طایفه‌ای اگر شخصیتی داشته باشد که در زمانی در سطح ایل و طایفه مطرح بوده، اکنون آن شخص با سیاقی فاخر توصیف می‌گردد و تمام محسنات یک انسان کامل به این افراد نسبت داده می‌شود. بیوگرافی‌نگاری نوعی کپی برداری از ابیات حماسی می‌باشد که در شأن و مرتبت کسی یا کسانی به صورت نثر یا شعر به رشته تحریر درآمده است.

گسترش بیوگرافی‌نگاری به جای تاریخ‌نگاری، علاوه بر اینکه حاشیه‌سازی را به موازات فرهنگ جعلی فرادست‌نگری گسترش و تعمیق می‌بخشد، به هویت واقعی و اصیل این قوم لطمه می‌زند، چرا که نوعی انحراف در تاریخ‌نگاری پدیدار می‌گردد که رویدادها، منابع و سرمایه‌های فرهنگی را، که جزیی از منافع مشترک ملی می‌باشند، را یا در انحصار خود قرار می‌دهند یا بصورتی غیر علمی و ناشیانه به طرح آنها می‌پردازند که این روند از جمله آفات تاریخ‌نگاری اجتماعی در ایران می‌باشد.

به عنوان نمونه، دو اثر که در دهه‌های اخیر منتشر گردید، خود گواه بر مدعیات مذکور می‌باشد: اثر "للاوران سرزمین بختیاری: از ابتدای حکومت صفویه تا اواخر حکومت پهلوی"؛ و اثر "بختیاری در جلومگاه فرهنگ" این آثار و آثاری مشابه، که زبان گویای طبقه فرادست می‌باشند، وجود نوعی خودشیفتگی جمعی در سراسر آنها موج می‌زند. به زعم آنتونی گیدنز، "خودشیفتگی" به معنای جستجوی دائمی برای کسب هویت شخصی است که فرجام آن ناکامی از تحقق یافتن آرزوهای دیرینه خواهد بود (گیدنز، 1394، ص 240).

در زمینه چالش‌های طایفه‌گرایی که منجر به سطحی از واگرایی درون ایلی شد، اختلاف بین دو طایفه بختیاری به نام های قندعلی و گورویی می‌باشد که منجر به قتل و یا اعدام سه نفر از طرفین گردید و نهایتاً دامنه این اختلافات به رسانه‌های مجازی کشیده شد، که یکی از این دو طایفه در واکنش به طایفه دیگر، در منطقه‌ببین خوزستان و چهارمحال و بختیاری (در اوایل بهمن 1400) به نشانه اعتراض تجمع نمودند و علیه طایفه مقابل، شعارهای تند را سر دادند.

5. نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی کلی، اگر بخواهیم با نگاهی استقرایی (از جز به کل)، دلایل و ریشه‌های طایفه‌ای شدن و واگرایی هویتی را بر شماریم، به نکات زیر باید توجه نمود:

1. با برجسته یا متمایز نمودن طایفه، فرد یا تیره‌ای، به پشتوانه انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی و کسب قدرت نمادین از طریق بیوگرافی‌نویسی، نسب‌نامه‌نویسی و امثالهم، بقیه بومیان قومی نادیده انگاشته می‌شوند که این روند نوعی برجسته‌سازی و تمایزسازی می‌باشد، و باعث می‌شود سرمایه‌های فرهنگی در قلمرو طبقه فرادست قرار گیرد و زمینه فرودستی اکثریت قومی فراهم گردد.

2. گرایش به تولید ابزار قدرت نمادین، باعث می‌شود که مفاهیم و انباشت‌های تاریخی-فرهنگی در محاق فرو رود و در عوض، شخصیت‌سازی و تظاهرگرایی، در میان صاحبان سرمایه، نمود پیدا کند، در نتیجه، زمینه‌های پژوهشی برای پژوهش‌گران مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، باستان‌شناسی، ایران-شناسی و سایر حیطه‌های مربوطه مهیا نگردد و امکان دسترسی به نمونه‌های مطالعاتی ناممکن گردد.

3. با رشد طبقه فرودست، گونه‌ای "از جاکندگی فرو بسته" پدیدار می‌شود. در نتیجه افراد طبقه فرودست خود را تهیدست از هرگونه سرمایه، اعم از فرهنگی و اقتصادی، درمی‌یابند، بنابراین صرفاً در چارچوب زندگی روزمره، به بیان هانا آرننت، به "تقلا" می‌پردازند. این افراد، دیگر نه علاقه‌ای به اندیشیدن در چارچوب هویت تاریخی خویش دارند و نه علاقه‌ای به مشارکت در سطح کلان دارند، بلکه صرفاً در محدوده اقوام یا ذره-قوم، که مشتمل بر چند خانواده می‌باشد، به تکاپوی روزمره خود ادامه می‌دهند. در چنین شرایطی است که پاد هویت شکل می‌گیرد. برعکس، فرادستان یا صاحبان قدرت، ثروت و فرصت، در راستای بازگشت به هویت تاریخی و فرهنگی قوم، تلاشی بی‌وقفه، به صورت تشکیل کارناوال‌های شبه-حماسی و انجمن‌های فاخر و یا اثرات تألیفی جهت‌دار می‌نمایند.

4. شکل‌گیری فرایند تدریجی پاد هویت، چه در سطح اقوام و چه در سطح ملی، زمینه‌ساز گسست حیات جمعی و تضعیف مشارکت‌های مردمی و سرانجام به فروپاشی قومی منجر خواهد شد که در این صورت خطر واگرایی ملی، با توجه به تحریکات برخی همسایگان بالفعل خواهد شد.

بنا بر آنچه که اشاره شد فرض نگارندگان بر این است که هرچند تفاوت های قومی، می تواند تکثر فرهنگی و هویتی را در جهت پیشرفت غنا بخشد، لیکن باید سیاستگذاران عرصه امنیت ملی و وحدت جمعی، متوجه این نکته مهم باشند که هویت ها وقتی به سمت خردتر و پاره پاره شدن می روند، زنگ خطری است که می تواند کشور را در وضعیت نا بهنجار مشابه کشور همسایه، افغانستان تنزل دهد. لذا چاره کار این است که ریشه های طایفه گرایی شدن اقوام را باید در رقابت های سیاسی و تا حدی اقتصادی دانست، لذا برای حل و فصل آن، بایستی اقدامات عاجلی را صورت بندی و دنبال کرد.

بنابراین، برای پیشگیری از گسترش روند همگرایی و واگرایی هویتی، می توان دو راهبرد را در پیش گرفت:

1. غیرسیاسی کردن بخش اداری کشور 2. خرده فرهنگ ها و فرهنگ های قومی در تعامل با فرهنگ و هویت ملی و سرمایه های اجتماعی مشترک، مورد بازنگری و سپس بر اساس معیارها و تحولات دهه های اخیر (پسا ناسیونالیسم) و همسو با منافع ملی مفصل بندی گردند.

پانویس:

1) جامعه شناسی کیفی عمدتاً به آن دسته از رویکردهای روش شناختی اطلاق میشود که بر ارتباط مستقیم با کنشگران اجتماعی و مشاهده زندگی اجتماعی روزمره تأکید دارند (جلائی پور و محمدی، 1392، ص 132).

2) disembedding

3) رجوع کنید به: تاریخ هرودوت (1358)، ترجمه وحیدماندانی؛ تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران؛ گریشمن، رومن (1364). ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی؛ و: امان اللهی، سکندر (1370). قوم لر. تهران: انتشارات آگاه.

4) رجوع کنید به: آهنجیده، اسفندیار (1374). ایل بختیاری و مشروطیت. تهران: ذره بین؛ و: کسروی، احمد (1363). تاریخ مشروطه. تهران: انتشارات امیرکبیر.

منابع و مأخذ

- نظری، علی اشرف (1390)؛ مدرنیته و هویت سیاسی در ایران، تهران: نشر میزان.
- احمدی، حمید (1384)؛ قومیت و قوم گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
- مارجر، مارتین (1377)؛ سیاست قومی، ترجمه اصغر افتخاری در فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره اول، صص 153-181.
- گل محمدی، احمد (1393)؛ جهانی شدن فرهنگ، هویت. تهران: نشر نی.
- احمدی، حمید (1383)؛ ایران: هویت، ملیت، قومیت (مجموعه مقالات). تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- کوردل، کارل و ولف، استفان (1393)؛ منازعات قومی. ترجمه عبدالله رمضانزاده. تهران: نشر میزان.
- جنکس، کریس (1394)؛ خرده فرهنگ: تکه تکه شدن اجتماع. ترجمه هاشم آقاییگپوری و جلیل سحابی. تهران: جامعه شناسان.
- حاجیانی، ابراهیم (1392)؛ جامعه شناسی هویت ایرانی. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- قاضی مرادی، حسن (1395)؛ در پیرامون خودمداری ایرانیان. تهران: نشر اختران.
- گیدنز، آنتونی (1394)؛ پیامدهای مدرنیته (چاپ هشتم). ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز.
- ----- (1378)؛ تجدد و تشخص، ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
- مقصودی، مجتبی (1377)؛ توسعه و منازعات قومی در ایران در فصلنامه مطالعات راهبردی، پاییز 1377، شماره 1، از ص 113 تا 130.

- صالحی امیری، سیدرضا(1388)؛ مدیریت منازعات قومی در ایران(چاپ دوم)، تهران: مرکز تحقیقات استراتژی.
- ملشویچ، سینشا(1393)؛ جامعه‌شناسی قومیت. ترجمه رشید احمدش و کامل احمدی. تهران: جامعه‌شناسان.
- برگر، پیتر ل و لوکمان، توماس(1375)؛ ساخت اجتماعی واقعیت. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلیکی، نورمن(1392)؛ استراتژیهای پژوهش. ترجمه هاشم آقابیک‌پوری. تهران: جامعه‌شناسان.
- معینی علمداری، جهانگیر(1394)؛ زیست جهان و اهمیت آن برای سیاست. تهران: رخداد نو.
- جلائی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال(1392)؛ نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی. تهران: نشر نی.
- محمدپور، احمد(1389)؛ ضد روش: منطق و طرح در روش‌شناسی. تهران: جامعه‌شناسان.
- یونگ، کارل گوستاو(1377)؛ روانشناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه محمدعلی امیری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- استوری، جان(1389)؛ مطالعات فرهنگی درباره‌ی فرهنگ عامه. ترجمه حسین پاینده. تهران: نشر آگه.
- نش، کیت(1380)؛ جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست، قدرت. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات کویر.
- توسلی، غلامعباس(1383)؛ "تحلیلی از اندیشه پیر بوردیو درباره فضای منازعه‌آمیز اجتماعی و نقش جامعه‌شناسی" در نامه علوم اجتماعی، شماره 23، صص 1-25.
- ورناصری قندعلی، عبدالحسین(1393)؛ دلاوران سرزمین بختیاری: از ابتدای حکومت صفویه تا اواخر حکومت پهلوی. تهران: انتشارات رخ مهتاب راتا.
- خسروی قاندبختیاری، عبدالعلی(1379)؛ بختیاری در جلوه‌گاه فرهنگ. اصفهان: انتشارات شهسواری.
- فروتن، فریبرز(1387)؛ دستور زبان بختیاری. اهواز: انتشارات کردگار.

منابع لاتین

-Mason, T. David (1992); "Ethnicity and Politics", in : Encyclopedia of Government And Politics, London: Routledge, pp. 568-586.

منابع اینترنتی

-کد خبر: 179890/تاریخ بازدید: 1395/10/14/تاریخ درج: Fararu.com/۱۳۹۲/11/23

-کدخبر: ۱۰۷۶۹۹۳ تاریخ بازدید: تاریخ درج: 1395/2/27 /https://www.tasnimnews.com
-سایت‌های مربوط به انتخابات دوره‌های مختلف در حوزه انتخاباتی اردل، میزدج و کیار و سایت استانداری استان چهارمحال و بختیاری.

-وبلاگ: دشتک نگین بختیاری // dashtakb.blogfa.com/

-سایت رسمی حسین عباس‌پناه/20 بهمن 1400 /hosseinabaspanah.ir/